پژوهشى در احكام فقهى زمين‏هاى باير

قسمت اول‏

آيت الله حسن عالمى‏

اشاره‏

بى‏شك گزارش، بررسى، تحليل و استنباط مسائل مرتبط به احكام فقهى زمين و آب آثار مباركى دارد؛ چه اين كه توسعه ماندگار كشاورزى در گرو حل مالكيت زمين و آب است و حل مالكيت اين دو سرمايه عظيم و خدادادى مبتنى بر تبيين احكام فقهى و حقوقى آن‏ها ست. آن چه فرا رو داريد سلسله درس‏هاى خارج آيت‏الله عالمى درباره احياى موات است. در اين درس‏ها احكام فقهى و ابعاد مختلف زمين‏هاى موات و ديگر مسائل مندرج در حوزه احياى زمين‏هاى باير و مالكيت آن‏ها تحليل و به گونه‏اى دقيق آن طور كه در درس‏هاى خارج رواج دارد بررسى شده است. بدان اميد كه خوانندگان فرهيخته فرهنگ جهاد از آن بهره برند.

احياى موات‏

مسئله احياى زمين‏هاى باير (احياى موات) از ديرباز اهميت فراوان داشته است. بر پايه روايات نقل شده از محدثان شيعه و سنى، رسول خدا - صلّى اللَّه عليه وآله - در اين باره فرمان‏هاى مهمى صادر فرموده و فقهاى شيعه يكى از ابواب فقه را بدان اختصاص داده و آن را «باب احياء الموات» ناميده‏اند.

يكى از دلايل توجه به اين باب آن است كه احكام فقهى مرتبط به آن در زندگى روزمره و معيشت ما تأثير به سزايى دارد؛ به ويژه در روزگار ما كه مسائل مرتبط به زمين از پيچيدگى‏هاى زيادى برخوردار است. از اين رو، نياز به اين احكام، بر ارزش تحليل و بررسى آن‏ها افزوده است؛ بلكه آن را به ضرورتى براى ما تبديل كرده است.

فقيهان شيعه اراضى موات را در زمره «مشتركات» دانسته‏اند و از آن به عنوان يكى از اقسام مشتركات بحث كرده‏اند. همان طور كه به شرح خواهد آمد بر طبق ديدگاه فقيهان، اراضى باير از اموال مشتركى است كه همه مسلمانان حق دارند آن‏ها را احياء كنند و اولويت با كسى است كه زودتر از ديگران آن‏ها را احيا كند.

روش بحث‏

ترتيب مطالب مورد بحث، بر طبق كتاب «شرايع الاسلام»(1) و به طور قهرى مطابق است با نظريه فقيهانى كه بر شرايع(2) حاشيه يا شرحى نوشته‏اند و محور همه بحث‏ها متن شرايع الاسلام است.

محقق در شرايع مى‏فرمايد:

«كتاب احياء الموات:

و النظر فى اطراف اربعه‏

الاول فى الارضين‏

و هى : امّا عامرة و اما موات‏

فالعامرة: ملك لمالكه، لايجوز التصرف فيه الا باذنه.»(3)

«كتاب احياى موات، و مباحث آن در چهار بخش است:

بخش اول : درباره اراضى است؛

و اراضى يا باير است يا آباد. زمين آباد از آن مالك اوست و هيچ كس بدون اجازه او حق تصرف در آن را ندارد... .»

موضوع اول: احكام فقهى زمين‏

جناب محقق نخستين بحثى را كه در كتاب احياى موات شرايع ذكر كرده، بحث زمين است و چنان كه در متن عبارت ايشان آمده، زمين دو قسم است؛ زمين موات و زمين آباد؛ زمين‏هاى آباد نيز دو نوعند، نوع اول، زمين‏هاى آباد بالاصاله؛ يعنى زمين‏هايى كه بدون كار بر آن، آماده بهره‏بردارى است و زمينه زراعت در آن فراهم است؛ مانند زمين‏هايى كه خاك حاصلخيز و مناسب و رطوبت لازم را دارد. اين زمين‏ها به «اراضى عامره بالاصل» معروف هستند.

نوع دوم، زمين‏هاى آبادى كه آبادى آن‏ها در گرو تلاش و كار است و خود به خود شرايط بهره‏بردارى از آن‏ها فراهم نيست؛ مانند زمين‏هايى كه سنگ زيادى دارد كه تا سنگ‏هاى آن چيده نشود و زمين از آن‏ها پيرايش نگردد آماده براى كشت نيست؛ يا زمين‏هايى كه قابل آبيارى نبوده و به دليل ارتفاع سطح و امثال آن، نمى‏توان آن را آبيارى كرد و با زحمت و كار است كه زمين براى آبيارى آماده مى‏شود. به اراضى از اين دست در اصطلاح فقهى «مُحياة بالعرض» گفته مى‏شود.

تقسيم و تعريف اراضى موات(4)

اراضى موات بر دو قسم است: اراضى موات بالاصاله و موات بالعرض.

1. اراضى موات بالاصاله‏

زمين‏هاى باير بالاصاله، زمين‏هايى هستند كه از اساس باير هستند؛ مانند اعماق درّه‏ها (بطون اوديه) سر كوه‏ها (رؤوس الجبال) و «آجام» كه محل رويش انبوه‏ين‏ها (نيزار) است و از اين رو زمينه كشت در آن‏ها فراهم نيست و يا زمينى كه چون زير آب رفته نمى‏توان در آن كشت كرد، مگر آن كه آب را منحرف سازند و زمين را از زير آب بيرون آورند تا آماده كشت شود. زمين‏هايى از اين دست «موات بالاصاله» هستند؛ يعنى از آغاز خلقت خود، اين گونه ويژگى‏ها را داشته‏اند.

2. اراضى موات بالعرض‏

«اراضى موات بالعرض» عبارت است از زمين‏هايى كه آباد بوده و به دليل كوچ كردن مالكان آن‏ها يا سيل و زلزله و ديگر حوادث طبيعى، مالكان آن‏ها هلاك شده‏اند و زمين متروك مانده و در نهايت باير شده است: «ما كانت عامرة ثم طُرح عليه الموت» در روايات آمده است: «كل ارض يهلك اهلها او يجلون عنها...» ؛ «كل ارض خربة» ؛ «و ما كان من الارضين باد اهلها» و تعبيرهايى از اين دست كه اجمالاً به معناى زمين‏هاى باير بالعرض است.(5)

چشم انداز بحث‏

دومين بحث مهمى كه جناب محقق مطرح كرده كيفيت احياء است: «الطرف الثانى فى كيفية الاحياء»(6) در اين جا بحث در اين باره است كه آيا احيا سبب ملكيت مى‏شود يا اين كه احيا ملكيت را در پى نمى‏آورد، بلكه براى‏آباد كننده زمين حق اولويت استفاده از زمين را به وجود مى آورد؟

بر طبق هر دو مبناى ياد شده اين سؤال مطرح است كه احيا چيست؟ و حدود و قلمروهاى آن كدام است؟ اين دومين موضوعى است كه جناب محقق آن را بررسى كرده است.(7)

سومين موضوعى كه آن فقيه عظيم‏الشأن بدان پرداخته «منافع مشترك» است: «الطرف الثالث فى المنافع المشتركة»(8) و منافع مشترك كه به شرح در آينده توضيح داده خواهد شد عبارت است از منافعى كه همه مسلمانان مى‏توانند از آن‏ها استفاده كنند؛ مانند آب‏ها و مرتع‏ها، و احكام فقهى آن‏ها و چگونگى دست يافتن به حق اولويت نسبت به آن‏ها و حدود آن‏ها.

چهارمين موضوعى كه جناب محقق احكام آن را بيان كرده «معادن ظاهرى» و تفاوت آن با معادن زيرزمينى است. استفاده از معادن روى زمين بسيار آسان‏تر است و با هزينه و كار كمتر مى‏توان آن‏ها را استحصال كرد، بر خلاف معادن زير زمينى كه استحصال آن‏ها نيازمند هزينه و كار جدى است.

محقق در خاتمه اين بحث به معادن زيرزمينى نيز مى‏پردازد.

تعريف احياء و موات‏

پيش از ورود به اصل بحث، اشاره به دو مقدمه مناسب به نظر مى‏رسد:

مقدمه اول: فقيهاى همواره بررسى و بحث از عنوان «موات» را بر بحث از عنوان «احياء» مقدم داشته‏اند. دليل اين تقدم آن است كه بررسى اراضى نشان مى‏دهد كه به طور معمول طبيعتى كه خداى متعال آفريده طورى بوده است كه بهره‏ورى‏از آن نياز به كار داشته و اراضى آبادى كه استحصال از آن‏ها هيچ نيازى به كار نداشته باشد كم يا نادر بوده است.

مقدمه دوم: به طور كلى نسبت ميان احيا و موات، نسبت تضاد است؛ چه آن كه «احياء» و «موات» وجودى هستند، خداى متعال مى‏فرمايد: «الذى خلق الموت و الحياه ليبلوكم أيكم أحسن عملاً»؟(9)

بر طبق اين آيه شريف «موت» و «حيات» مخلوق هستند و لذا وجودى‏اند از اين رو در اشياى زنده از قبيل انسان، حيوان (صاحبان نفوس) نسبت ميان اين دو مفهوم تضاد است، نه تناقض؛ به خصوص درباره طبيعت و جمادات نيز همين نسبت برقرار است؛ چون آن‏ها نيز مصداق «امران وجوديان لايجتمعان فى زمانٍ واحدٍ و فى مكانٍ واحدٍ و فى موردٍ واحد»(10) هستند.

تعريف لغوى موات و احيا

در پاسخ اين سؤال كه «موات» كه يك امر وجودى است به چه معنا است، لغت پژوهان و فقيهان هر يك به نوبه خود به اين سؤال پاسخ داده‏اند؛ در قاموس اللغه در تعريف موات مى‏نويسد: «الموات كالسحاب ما لا روح له و ارض لامالك لها موات»(11) صاحب قاموس اللغه در تعريف «موات» مى‏نويسد:

«مرگ در چيزهايى تحقق مى‏يابد كه قابليت دميدن روح داشته باشند و آن چه استعداد و قابليت زندگى و پذيرش روح را ندارد، مرگ درباره آن صدق نمى‏كند؛ بدين سان هرگاه روح از چنين چيزهايى جدا شود يا در آن‏ها ولوج روح نشده باشد مرگ تحقق نخواهد يافت.»

درباره تعريف زمين‏هاى موات، مى‏نويسد: زمين موات يعنى زمينى كه «لامالك لها».مشابه همين تعريف در «صحاح اللغه» و «مصباح اللغه» نيز آمده است. در اين دو كتاب، واژه «موت» به فتح ميم ضبط شده و نوشته‏اند «موت» عبارت است از نداشتن روح، و درباره اراضى به زمينى كه مالك ندارد موات گفته مى‏شود.

پس زمين موات، زمينى است كه انسانى مالك آن نيست و زمينى است كه كسى از آن بهره نمى‏برد: «و لا ينفع بها احد».

ابن اثير در نهايه به طور مشروح در اين باره بحث كرده است، وى مى‏نويسد:

«الموات، الارض لم تزرع و لم تعمر و لاجرى عليه ملك احد»؛(12) «اراضى موات عبارت است از زمين‏هايى كه كشت و آباد نشده [و نه در آن ساختمانى ساخته‏اند و نه دور آن را ديوار كشيده‏اند] هيچ كس هم مالك آن نبوده است.»

تعريف احياء

لغت پژوهان درباره «تعريف احياء» كم‏تر بحث كرده‏اند؛ زيرا «تعرف الاشياء بأضدادها»؛ همان طور كه پيش‏تر اشاره شد آنان «احياء» را ضد موات مى‏دانسته‏اند و پس از آن كه «موات» را به شرح تعريف كرده‏اند نياز چندانى به تعريف لغوى احياء نديده‏اند. بسيارى از لغت پژوهان واژه «احياء» را نيز در ضمن توضيح «احياء» معنا كرده‏اند. ابن اثير درباره معناى احياء مى‏نويسد: «... و احياءها مباشرة عمارتها و تأثير شيئٍ فيها».(13) بر طبق اين تعريف، احياى اراضى به آن است كه كارى روى زمين شده باشد يا تأثيرى بر آن گذاشته باشند.

طريحى در مجمع‏البحرين درباره معناى احيا چنين مى‏نويسد: «مواتها، التى ليست لاحدٍ و قيل فيه لغتان: سكون الواو و فتحها مع فتح الميم. و الموت و الحياة خلقان من خلق الله.»

و همان طور كه پيش‏تر اشاره شد در صحاح اللغه نيز موت را ضد حيات دانسته است: «الموت ضد الحياه.»(14) و بديهى است كه حيات هم ضد موت خواهد بود، و وقتى تعريف «موت» روشن شود، ديگر نياز چندانى به تعريف حيات نخواهد بود.

درباره تعريف لغوى موت و حيات مطالب ديگرى نيز هست كه با حجم اين مطالب تناسب ندارد.

تحليلى بر مفهوم «موات»

پس از بررسى لغوى واژه موات، بررسى و تحليل ديدگاه فقيهان درباره مفهوم «موات» ضرورى به نظر مى‏رسد و همان طور كه اشاره شد، در آغاز نظر جناب محقق حلى (م 676 ق) را نقل مى‏كنيم:

«اما الموات فهو الذى لاينتفع لعطلته اما لانقطاع الماء عنه أو لاستيلاء الماء عليه أو لاستيجامه، أو غير ذلك من موانع الانتفاع».(15)

بر طبق اين تعريف، زمين موات، زمينى است كه از آن استفاده نشده و معطل مانده و علت‏هاى بهره نبردن از آن عبارت است از:

1. زمين به گونه‏اى است كه آب بر آن مستولى نمى‏شود و قابليت آبيارى ندارد، از اين رو نمى‏توان از آن بهره برد؛

2. آب بر زمين مستولى شده و آن را در برگرفته است و لذا قابل كشت و زرع نيست؛

3. زمين به نيزارى تبديل شده كه نى‏ها سطح آن را پوشانده و يا انبوه درختان جنگلى و علف‏هاى هرز به گونه‏اى در زمين روييده كه نمى‏توان از آن بهره برد، يا هر مانع ديگرى كه نگذارد از زمين استفاده شود و جلو كشت و زرع در آن را بگيرد.

همين عبارت را جناب محقق در مختصر النافع(16) نيز آورده است. علامه حلى (م 726 ق) در تحرير؛(17) شهيد اول (م 786 ق) در دروس(18) و لمعه(19)؛ و شهيد ثانى (م 965 ق) در مسالك(20) و روضه،(21) نيز زمين موات را با همين عبارت تعريف كرده‏اند. از ديگر فقيهانى كه زمين موات را اين گونه تعريف كرده‏اند فاضل سبزوارى است.

بر طبق تعريف اين فقيهان، زمين «موات» زمينى است كه معطل مانده و از آن استفاده نمى‏شود؛ علت عدم استفاده مهم نيست كه چه چيزى است، آيا همان است كه در مثال‏هاى آنان آمده است يا هر علت ديگر.

ضابطه زمين موات در مفتاح الكرامه‏

در كتاب مفتاح الكرامه، ضابطه و تعريفى براى موات آمده است كه نقل آن سودمند مى‏نمايد. جناب سيد جواد حسينى در آن اثر گرانقدر زمين موات را اين گونه تعريف كرده است:

«الضابطة العطلة و ذهاب المُلاّك، بحيث لايعرف احد منهم و ان بقى لزوم العمارة و آثار عنها بل فى صحيحة الكابلى تصريح بعدم اعتبار ذهاب المُلاّك كما يأتى و العرف يقضى بذلك.»(22)

بر اساس اين تعريف، ضابطه و قاعده در زمين موات آن است كه زمين معطل مانده باشد و از آن استفاده نشود و ملك و مالكيت اين زمين از بين رفته باشد، به گونه‏اى كه براى آن مالك معينى شناخته نشود؛ گرچه آثار آبادانى و عمارت و نهر آب هم وجود داشته باشد، يا چهار ديوارى، چوب و چيزهايى از اين قبيل كه از بقاياى عمران است همچنان باقى باشد. آن چه ملاك و ضابطه است، آن كه زمين مالك معينى ندارد و كسى از آن استفاده نمى‏كند و در آن كشت نمى‏شود.

جناب شيخ طوسى (م 460 ق) در مبسوط نيز از تعريف زمين موات سخن گفته است، ايشان مى‏نويسد:

«و اما الغامر فعلى ضربين؛ غامر لم يزرع عليه ملك مسلم و غامر جرى عليه ملك مسلم. فاما الذى لم يزرع عليه ملك مسلم، فهو الموات.»(23)

جناب شيخ در مبسوط زمين را به دو قسم تقسيم كرده است، ارض عامر و ارض غامر؛ مقصود ايشان از ارض غامر،(24) زمين خراب است در مقابل زمين آباد و ارض عامر و ارض «غامر» نيز دو قسم است:

قسم اول زمين‏هاى خرابى است كه در گذشته مسلمانى بر آن مالكيت داشته است و اكنون از آن جا كوچ كرده و يا به هر دليل آن را رها كرده و در نتيجه زمين مخروبه و باير شده است.

قسم دوم زمينى است كه از آن استفاده نمى‏شود و باير است و هيچ كس در گذشته بر آن مالكيت نداشته و هيچ كس آن را تملك نكرده و اين زمينى است كه در اصطلاح فقهى به آن «موات» گفته مى‏شود.

خلاصه، زمين موات زمينى است كه كسى پيش از اين بر آن مالكيت نداشته است.

ادامه دارد...

پي نوشت ها:

1) ابو القاسم جعفر بن حسن هذلى حلى (م 676 ق) از بزرگترين فقهاى شيعه است كه دانشوران و پژوهشگران عرصه فقاهت لقب «محقق» را به ايشان داده‏اند و از او با عناوين محقق حلى و يا محقق اول نيز ياد مى‏شود. اين محقق بزرگ، آثار مختلفى در فقه، اصول و... دارد و كتاب ارزنده «شرايع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام» كه به خامه پر مايه و با بركت او نگاشته شده از بهترين منابع فقهى اسلام است. انتشارات فقاهت، طبع اول، 1427.

2) تا كنون بيش از سى شرح و حاشيه بر اين كتاب ارزنده نوشته شده است كه كتاب ارزنده جواهر الكلام يكى از آن‏ها ست.

3) شرايع الاسلام، ج‏2، ص‏239.

4) لازم به يادآورى است همان طور كه در آينده به شرح خواهد آمد عنوان «ارض موات» در متن روايات آمده است؛ ر.ك: تهذيب‏الاحكام، ج‏4، ص‏116. و نيز لازم به ذكر است كه تعريف مشروح و دقيق زمين موات در آينده خواهد آمد و در اين جا فقط آشنايى اجمالى با زمين موات براى ورود به بحث مورد نظر است.

5) ر.ك: تهذيب الاحكام، دارالاضواء، طبع اول، 1413 ق، ج‏4، ص‏117؛ وسائل الشيعه، بيروت دار احياء التراث العربى، طبع چهارم، 1391 ق، ج‏6، ص‏365 - 367.

6) شرايع الاسلام، ج‏2، ص‏243.

7) همان، ص‏243.

8) همان.

9) سوره ملك (67) آيه 3.

10) ر.ك: منطق مظفر، شيخ محمد رضا مظفر، مطبعة النعمان، نجف اشرف، طبع سوم، 1388 ق، ص‏52.

11) القاموس المحيط، ج‏1، ص‏164، بيروت، دارالجيل، بى‏تا. «الموات... كسحاب ما لاروح فيه و ارض لا مالك لها والموتان بالتحريك خلاف الحيوان و ارض لم تحى بعد وبالضم موت يقع فى الماشية و...» ر.ك: ترتيب كتاب العين، ابى عبدالرحمن بن احمد الفراهيدى، منشورات اعلمى، بيروت، ج‏8، ص‏141.

12) النهاية فى غريب الحديث والاثر، مبارك بن محمد الجزرى (ابن اثير)، بيروت، المكتبه العصريه، چاپ اول، 1426 ق، ر.ك: لسان العرب، ابن منظور، دار احياء التراث العربى، بيروت، طبع اول، 1408، ج‏13، ص‏290.

13) النهاية، ص‏306.

14) مجمع البحرين، فخر الدين طريحى، تهران، المكتبه المرتضويه، 1395 ق.

15) شرايع الاسلام، ج‏3، ص‏239.

16) المختصر النافع فى فقه الامامية، نجم الدين جعفر بن حسن الحلى، منشورات المكتبه الاسلاميه الكبرى و قسم الاعلام الخارجى لمؤسسة البعثه، طبع 2، تهران، 1402 ق، ص‏251.

17) تحرير الاحكام، حسن بن يوسف بن على بن المطهر الحلى (علامه)، مؤسسه طوس، مشهد، ص‏249.

18) الدروس الشرعية، محمد بن مكى، قم، انتشارات اسلامى، چاپ اول، 1414 ق، ج‏3، ص‏55.

19) اللمعه الدمشقية، محمد بن مكى، انتشارات اسلاميه، ج‏2، ص‏250.

20) مسالك الافهام، زين الدين (شهيد ثانى).

21) الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، زين الدين (شهيد ثانى) چاپ افست، انتشارات اسلاميه، ج‏2، ص‏250.

22) مفتاح الكرامة، سيد جواد حسينى، قم، انتشارات اهل بيت، چاپ اول، ج‏7، ص‏1.

23) المبسوط، محمد بن حسن طوسى، تحقيق على اكبر غفارى، ج‏3، ص‏269.

24) غامر: خراب لاتمكن زراعته لان الماء قد غمره. غُمِرَ، كثر حتى ستر مقره. غمر ارض: موضع عميق من بحر. المنجد فى اللغة العربية المعاصرة، دار المشرق، ص‏1064؛ غمره: علاه وستره. غمر الماء، اكثر حتى ستره مقرّه. الغامر من الارض، خلاف العامر وهو ما غمره ماء او رمل او تراب وصار لايصلح للزرع؛ المعجم الوسيط، دار الدعوه، تركيه - استانبول، ص‏661. (غامر زمين غير آباد و خرابى است كه قابل كشت و زراعت نباشد.)